

وضعیت نهاد تعلیق تعقیب در نظام دادرسی کیفری ایران

محمود بقال شیروان (قاضی دادگستری)



دیباچه:

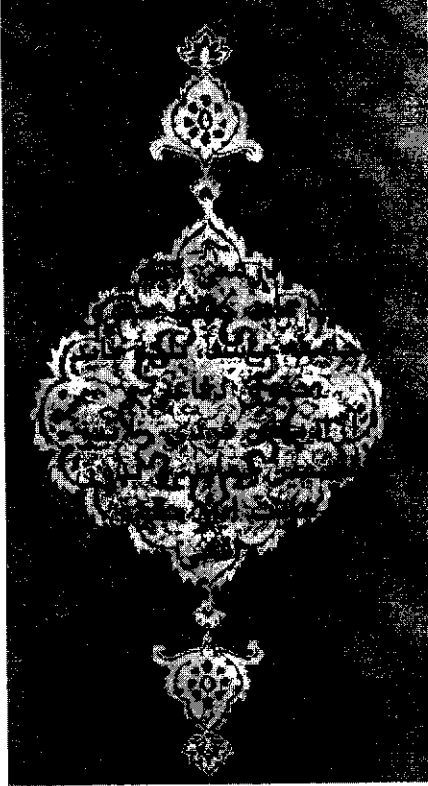
رسیدگی به امر کیفری، تابع اصول و قواعدی است که اجرای درست و دقیق آن در مبارزه با بزهکاری و پیشگیری از آن، نقش عمده و اساسی دارد. این اصول و قواعد باید براساس مصالح اجتماعی و فردی و به موازات تحول قوانین جزایی ماهوی و بالاخره مقتضیات سیاست کیفری روز تدوین و تصویب شود. هرچند به نقل از «منتسکیو»، دانشمند و نویسنده کتاب «روح القوانين» و نیز «سزار بکاریا» بنیانگذار حقوق جزا و مصنف رساله «جرایم و مجازاتها» که می‌گویند: «منافع جامعه اقتضا می‌کند که قانون آیین دادرسی کیفری آن، متضمن قواعدی باشد که در کشف سریع بزه و به کیفر رسانیدن حتمی مرتکب، تأثیر قاطع داشته باشد» لیکن به عقیده حقوقدانان امروز، در حفظ منافع جامعه نباید از منافع

فرد چشم‌پوشی و صرف‌نظر کرد. اگر محاکمه و کیفر بزهکار، مطلوب جامعه و منطبق با عدالت است، این عدالت اقتضا می‌کند که متهم نیز از حقوق دفاعی از جمله اثبات براءت خود برخوردار باشد و آزادی او تا زمانی که مسئولیت کیفری و گناهکاریش احراز نشده، سلب نگردد.

بنابراین، آیین دادرسی کیفری نه تنها باید حافظ حقوق جامعه باشد، بلکه باید حقوق دفاعی و آزادیهای فردی را نیز تضمین نماید، و بدون رعایت این حقوق، عدالت واقعی در امر کیفری هرگز وجود نخواهد داشت. درواقع همین هدف حفظ و حمایت منافع توأم بود که قوانین جزایی در نوآوری‌های خود به دادگاههای کیفری اجازه دادند در صورت مقتضی، حکم محکومیت یا مجازات را معلق و در مرحله اجرای مجازات، زنان را به آزادی مشروط بدل کنند و سپس بزهکار را تحت

یکسری تدابیر گسترده مراقبتی و تربیتی قرار دهند. غرض از ایجاد این قواعد، رهایی بزهکار از تحمل کیفر نبود، بلکه معتقد بودند از طریق اجرای برنامه‌های اصلاحی و تربیتی، بهتر به هدف پیشگیری جرایم می‌توان تحقق بخشید و در نتیجه، منافع خود و جامعه هر دو به نحو مطلوب تأمین می‌گردد. چون تعقیب و مجازات سریع و حتمی مجرم در محدوده مصالح جمعی و فردی باید مطرح و پذیرفته شود، پس قواعد آیین دادرسی کیفری نیز باید حتی‌الامکان نیل به این هدف را میسر سازد. تعقیب کیفری یکی از مباحث مهم آیین دادرسی کیفری است که پاره‌ای قواعد آن مورد توجه تئوریسین‌های حقوق جزا قرار گرفته است. چندان که به منظور تحقق بخشیدن به اهداف مجازات در مصالح فرد و جامعه، لزوم تعقیب یا عدم تعقیب کیفری را در محدوده

اختیارات و تکالیف مقام صلاحیتدار در امر تعقیب، به بحث و تبادل افکار و تعاطی آرا در مجامع علمی و کانونهای اندیشه‌ای گذارده‌اند، و قانونگذاران نیز در تنفیج و اصلاح قواعد آیین دادرسی کیفری، این مهم را نادیده نگرفته‌اند. تصمیم به تعقیب کیفری یا به اصطلاح به حرکت درآوردن امر تعقیب، اصولاً به عهده دادستان بوده که در زمان حاضر به موجب تبصره ذیل ماده (۱۲) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۷۳ به عهده رئیس دادگستری شهرستان و استان محول گردیده است؛ لیکن گاهی مصلحت اقتضا می‌نماید که مقام صلاحیتدار قضایی با رعایت شرایط و قیودی از تعقیب کیفری صرف‌نظر نماید. قانونگذار ایران برای نخستین مرتبه پس از تصویب قانون موقتی اصول مکالمات جزایی، ضمن اصلاحاتی که به عنوان قانون تسریع دادرسی و اصلاح قسمتی از قوانین آیین دادرسی کیفری و کیفر عمومی، در بهمن ماه سال ۱۳۵۲ به عمل آورد، با وضع و تصویب ماده (۴۰) مکرر و دو تبصره آن، در تکالیف و اختیارات مدعی‌العموم درخصوص اختیار تعقیب کیفری بزهکار، احکام نویسی را پیش‌بینی نموده و برای اولین بار تاسیس حقوقی با اهمیتی را با عنوان «تعقیب تعقیب» در آیین دادرسی کیفری کشورمان انشا کرده و به رسمیت شناخت. ماده (۴۰) مکرر و دو تبصره آن الحاقی ۱۳۵۲/۱۱/۲، چنین اشعار می‌دارند: «در امور جنحه هرگاه متهم اقرار به ارتکاب جرم نماید و این اقرار حسب محتویات پرونده مقرون به واقع باشد، در صورتی که دادستان با ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق زندگی و روحیه متهم و اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب جرم گردیده تعلیق تعقیب را مناسب بداند می‌تواند، با احراز شرایط زیر تعقیب کیفری او را معلق و پرونده را به دادگاه جنحه ارسال نماید:



۱. موضوع اتهام از جرایم مندرج در باب دوم قانون کیفری عمومی نباشد.
 ۲. متهم سابقه محکومیت مؤثر نداشته باشد.
 ۳. شاکی خصوصی در بین نبوده یا گذشت کرده باشد.
 دادگاه جنحه در صورتی که قرار تعلیق را تأیید نماید، قرار قطعی است در غیراین صورت، طبق مقررات به موضوع اتهام رسیدگی خواهد شد. هرگاه درباره متهم قرار تأمین صادر شده باشد پس از قطعیت قرار تعلیق، قرار تأمین ملغی‌الآثر خواهد شد.
 تبصره ۱: قرار تعلیق کیفری در دفتر مخصوص در اداره سجل کیفری ثبت می‌شود. در صورتی که متهم ظرف سه سال از تاریخ صدور قرار تعلیق، مرتکب جنحه یا جنایتی شود نسبت به اتهام سابق نیز با رعایت مقررات تعدد جرم، مورد تعقیب قرار خواهد گرفت.
 تبصره ۲: در مورد تعدد جرم هرگاه جرایم انتسابی توأمأ واقع شده باشد، مانع از اجرای مفاد این ماده نیست و در صورتی که یکی از جرایم انتسابی از درجه جنایی باشد، دادستان وقتی می‌تواند قرار تعلیق در مورد امر جنحه صادر نماید که امر جنایی منتهی به صدور

قرار منع تعقیب شده باشد. این ماده در سال ۱۳۵۶ با تصویب ماده (۲۲) قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری، دستخوش تغییرات جزئی گردید. مقررات تعلیق تعقیب، به دادستان یا جانشین وی این اختیار را داده است که در جرایم جنحه به استثنای جنحه‌های باب دوم قانون مجازات عمومی (یعنی جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی مملکت که مقررات آنها در حال حاضر در فصل اول از کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۵ پیش‌بینی گردیده است) در صورت اجتماع شرایط و فقدان موانعی بتواند تعقیب کیفری متهم را تعلیق نماید. بدیهی است در صورت عدم تنبه متهم موصوف و ارتکاب جرم جدید از درجه جنحه یا جنایی، ظرف سه سال از تاریخ صدور قرار تعلیق تعقیب، ضمن رسیدگی به جرم جدید نسبت به اتهام سابق نیز - پس از الغای قرار تعلیق - تعقیب کیفری صورت خواهد گرفت. هر چند قبول و پیش‌بینی نظام تعلیق تعقیب کیفری در آیین دادرسی کیفری ایران، باعث ابراز آرای مخالف و موافق از سوی اساتید و نویسندگان حقوقی گردید، که در جای خود قابل امان نظر است و خارج از موضوع بحث ما می‌باشد، لکن با تصویب و لازم‌الاجرا گردیدن قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸، در اصل وجودی ماده (۲۲) ق.ا.پ.ق، تردید ایجاد گردیده و این پرسش مطرح شده است که آیا مقررات و قواعد مربوط به نهاد تعلیق تعقیب کماکان به قوت و اعتبار خود باقی است و می‌توان در مقام تعقیب کیفری متهمین در صورت اجتماع شرایط قانونی با استناد به قانون مارالذکر از تعقیب آنان چشم‌پوشی کرد، یا اینکه ماده منظور و تبصره‌های آن از درجه اعتبار ساقط گردیده و قابلیت استناد را ندارند و بعد از این نمی‌توان متهمی را به سبب

وجود شرایط از تعقیب کیفری معاف نمود؟! نظر به اینکه تمهید چنین نهادی در بدنه و ساختار نظام دادرسی کیفری کشورمان قادر خواهد بود تا حدودی در تقلیل حجم عظیم پرونده‌ها و تراکم کار طاقت فرسایی که برعهده دادگاههای دادگستری سنگینی می‌نماید، مؤثر باشد و از طرفی، وجود تأسیس حقوقی تعلیق تعقیب که با سیستم «موقعیت داشتن» تعقیب انطباق دارد، با قواعد مترقی روز در این زمینه و تحولات و آموزه‌های جدید درخصوص سیاست جنایی هماهنگی بیشتر دارد؛ لذا یافتن پاسخی مناسب برای پرسش مطروح شده فوق، از اهمیت و حساسیت بسزایی برخوردار می‌باشد. از این‌رو در ذیل به بررسی و نقد نقطه نظرات مختلف و آرای متهافتی که در اعتبار و نفوذ یا نسخ و بطلان ماده (۲۲) قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری ابراز گردیده است، می‌پردازیم و سپس تصمیم‌گیری نهایی درخصوص صحت و سقم و قوت و وزانت هر یک از نظرات را به خوانندگان محترم وامی‌گذاریم.

ادله قایلین نسخ:

اولاً: این گروه در تأیید ادعای خود اظهار می‌دارند که ماده (۲۲) ق.ا.پ.ق.د، به موجب ماده (۳۰۸) ق.ا.د.د.ع.و.ا، در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸، صریحاً نسخ گردیده است؛ زیرا قانونگذار سال ۱۳۷۸ به تصریح اعلام کرده که قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۰ و اصلاحات بعدی آن ملغی می‌باشد، و نظر به اینکه ماده (۲۲) ق.ا.پ.ق.د، جزء اصلاحات ق.ا.د.ک سابق محسوب می‌گردد، بنابراین هم‌زمان و همراه با آن از درجه اعتبار ساقط گردیده و منسوخ است.

ثانیاً: همچنین این عده در تقویت استدلال نخستین اعلام کرده‌اند که باتوجه به نسخ طبقه‌بندی جرایم از حیث شدت و ضعف آنها و اینکه مقررات مربوط به تعلیق

تعقیب صرفاً ناظر به کلیه اتهامات از درجه جنحه می‌باشد. بنابراین، زمینه اجرای قانون مزبور از بین رفته است و مسئله سالبه به انتقاع موضوع می‌باشد. سپس در توضیح مطلب فوق اضافه می‌نمایند که، پس از اصلاح قوانین کیفری، تقسیم مرسوم جرم به جنحه و جنایت و خلاف، مذکور در مواد (۱۸۱ تا ۱۸۴) قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۰، بر هم خورده است. به موجب ماده (۱۹۲) قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱/۶/۶ و نیز ماده (۷) قانون راجع به مجازات اسلامی و بالاخره در سال ۱۳۷۵ به موجب ماده (۱۲) قانون مجازات اسلامی، تقسیم‌بندی جدیدی از جرایم برحسب نوع آنها ارائه گردیده است. ماده (۱۲) قانون اخیر اشعار می‌دارد: «مجازاتهای مقرر در این قانون پنج قسم است: ۱. حدود، ۲. قصاص، ۳. دیات، ۴. تعزیرات، ۵. مجازاتهای بازدارنده» این شیوه‌انشا نشان می‌دهد که از این پس مبنای تقسیم‌بندی جرایم، نظام جدید اسلامی است. از این‌رو مقررات ماده (۲۲) ق.ا.پ.ق.د، که بر مبنای تقسیم‌بندی از حیث شدت و ضعف کیفرها استوار گردیده

است، عملاً قابلیت اجرایی خود را از دست داده است.

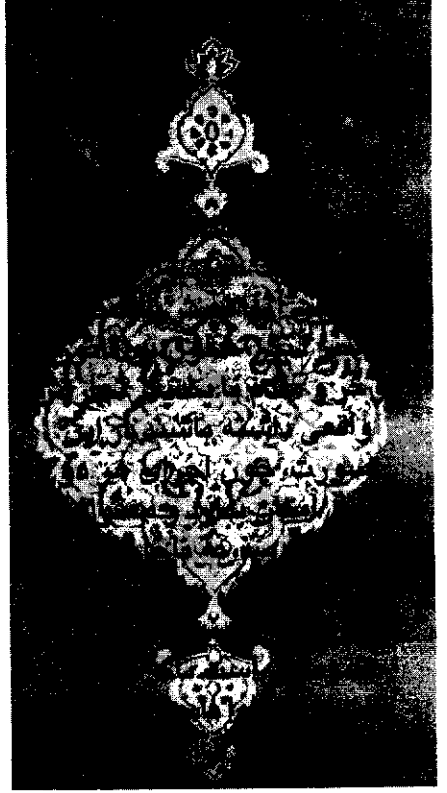
ثالثاً: سومین اشکال و استدلالی که طرفداران نسخ ماده (۲۲) به آن اشاره و استناد می‌کنند این است که می‌گویند: «قانونگذار به شرح ماده (۲۷۷) ق.ا.د.د.ع.و.ا، در امور کیفری درخصوص تخفیف مجازات در صورت قطعیت حکم و اعلام رضایت شاکی در جرایم غیرقابل گذشت که مقررات آن عیناً در ماده (۲۵) قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری آمده است، مبادرت به پیش‌بینی حکم کرده است؛ لذا چنانچه مقنن قصد ابقای احکام مذکور در مواد متعدد قانون اصلاحی فوق را داشت، آن را در قانون جدید پیش‌بینی و تعبیه می‌شود. سکوت مقنن و عدم تصریح به چنین احکام و قواعدی حاکی از اراده مقنن بر نسخ و عدم اعتبار مواد مزبور می‌باشد.»

ادله قایلین به بقا و نفوذ:

موافقان اعتبار و نفوذ ماده (۲۲) ق.ا.پ.ق.د، دلایلی دارند که بیشتر آنها مربوط به نقد استدلال مخالفان و نشان دادن تمام نبودن گفته آنان است و به شرح ذیل خلاصه می‌شود:

اولاً: در پاسخ به این ایراد که ماده (۲۲) به موجب ماده (۳۰۸) ق.ا.د.د.ع.و.ا، در امور کیفری نسخ گردیده است، استدلال شده است که حکم ماده (۳۰۸) ناظر به قوانین و مقررات اصلاحی است، نه قوانین الحاقی، لذا شامل ماده (۲۲) مارالذکر نمی‌شود؛ زیرا همان‌طور که قبلاً اشاره شد، نهاد تعلیق تعقیب برای اولین بار در سال ۱۳۵۲ به موجب ماده (۴۰) مکرر به ق.ا.د.ک، سال ۱۳۹۰ الحاق و اضافه گردید، تا قبل از این تاریخ، نظام آیین دادرسی کیفری کشورمان فاقد چنین تاسیس حقوقی بوده است.

متعاقباً در سال ۱۳۵۶، این الحاقیه به موجب ماده (۲۲) ق.ا.پ.ق.د، در معرض تغییرات جزئی قرار گرفت و اصلاح شد.



ظاهراً در این مطلب که بین واژگان اصلاح (Reformation) و الحاق (Annexation) اختلاف وجود دارد و با یکدیگر مترادف نمی‌باشند، اختلاف عقیده عمده‌ای وجود ندارد. عمده‌ترین تفاوت این دو، یکی این است که در الحاق، وجود سابقه قبلی متصور نمی‌باشد، بلکه مقنن ارتجالیاً و از پیش خود اقدام به انشای مقررات و ایجاد نهاد خاصی می‌نماید؛ در حالی که اصلاح، مسبوق به سابقه وجودی است، سابقه‌ای که دارای نقص و عیب و اجمال بوده و محتاج به تصحیح می‌باشد. مضافاً اینکه، قانونگذار با استعمال این دو اصطلاح قرین یکدیگر در جملات مختلف بر افتراق آنها صحه گذارده است. به عنوان مثال، می‌توان از ماده (۵۲۹) ق.آ.و.د.ع.و.ا، در امور مدنی مصوب سال ۱۳۲۹ و یا ماده واجده الحاقی به ماده (۷۲۹) قانون مجازات اسلامی در تیرماه سال ۱۳۲۷، نام برد. مقنن به موجب ماده واحده الحاقی فوق مقرر داشته است که، کلیه قوانین مغایر با این قانون. از جمله قانون مجازات عمومی مصوب سال ۱۳۰۴ و اصلاحات و الحاقات بعدی آن. ملغی است. قانونگذار با استعمال این دو واژه مقارن یکدیگر، قصد تفنن

نداشته و معنای واحدی را مراد نکرده است. شکی نیست که استعمال الفاظ در معنای واحد (ترادف)، یعنی اراده یک مقصود از چند لفظ اگرچه در ادبیات و ذوقیات مجاز است، لکن در مقام تشریح و تقنین نه تنها مجاز نیست بلکه صدور آن از ناحیه شارع قبیح می‌باشد. قانونگذار باید کلامش به گونه‌ای بیان گردد که فاقد تردید و اجمال و ابهام باشد و تکلیف مکلفین را به طور واضح و به دور از سخن پردازی و تفنن در عبارات بیان کند. لزوم رعایت زبان علم از جمله فنون صوری قانونگذاری است که رعایت آن ضروری است. از این رو است که بین حقوقدانان و فقها شایع گردیده که کثرت مبنا و الفاظ، بر کثرت معانی و مفاهیم دلالت دارد. (کثرة المبنى تدلُّ علی کثرة المعنى). ثانیاً: در رد اشکال دوم مبنی بر نسخ طبقه‌بندی مشهور جرایم به جنایت و جنحه و خلاف، پاسخ داده شده است که این اشکال مانع اجرای مقررات ماده (۲۲) ق.ا.پ.ق.د، در زمینه تعلیق تعقیب نمی‌باشد؛ زیرا: الف) به نظر می‌رسد که دو طبقه‌بندی ارائه شده که اولی مبتنی بر شدت و ضعف جرایم و دومی مبتنی بر نوع آنهاست، تعارضی با هم ندارند و هر کدام به اعتبار ویژه‌ای است و می‌توانند در کنار هم حفظ شوند. درست است که در حقوق جزای کنونی مبنای اصطلاح‌ها و آثار کیفری، تقسیم جرایم بر حسب نوع آنهاست؛ لکن تقسیمی که بر مبنای شدت و ضعف کیفرها انجام شده است به لحاظ آثار مهمی که در سایر احکام دارد، باقی می‌ماند. ب) در آیین دادرسی کیفری سابق، اصلاحات در سال ۶۱ از ماده (۱۹۲) آغاز شده و مواد پیش از آن و از جمله مواد (۱۸۱) تا (۱۸۴) که متضمن تقسیم جرایم به جنایت، جنحه و خلاف بود، همچنان تا سال ۱۳۷۸ که قانون قدیم به موجب قانون آیین دادرسی

کیفری دادگاههای عمومی انقلاب نسخ گردید، کماکان به قوت و اعتبار خود باقی بوده است و همچنان این فکر را ایجاد می‌کند که مقنن در طول سنوات گذشته، آن تقسیم را در کنار تقسیم جدید حفظ کرده است. ج) نکته آخر اینکه ابقای موادی مانند (۱۳۳۱) و (۱۲۴۸) در اصلاح قانون مدنی در مورخه ۶۱/۱۰/۸ و عدم تعرض قانونگذار به آن تقسیم‌بندی، احتمال باقی ماندن تقسیم قدیم را تقویت و تأیید می‌کند. (۳) ماده (۱۳۳۱) ق.م، اشعار می‌دارد: «اشخاص ذیل نباید به سمت قیمومت معین شوند: ۱..... ۲. کسانی که به علت ارتکاب جنایت یا یکی از جنحه‌های ذیل به موجب حکم قطعی محکوم شده باشند.» بدیهی است برای اعمال ممنوعیت فوق، شناخت ضابطه تقسیم‌بندی جرایم به جنایت و جنحه و تطبیق آن بر قوانین جدید ضرورت دارد. ثالثاً: در رد اشکال سوم که سکوت مقنن را حمل بر بیان نسخ ماده (۲۲) ق.ا.پ.ق.د، کرده‌اند، گفته‌اند که ماده (۲۲) مارالذکر و همچنین مواد و مقررات مشابه مانند ماده (۶) قانون فوق از آنجایی که به طور صریح یا ضمنی نسخ نگردیده‌اند؛ بنابراین، همچنان معتبر بوده و لازم‌الاجرا می‌باشند. حکم ماده (۳۰۸) ق.ا.د.د.ع.و.ا، نیز ناظر به الغای مقررات مغایر می‌باشد و مفاد ماده (۲۲) مغایرتی با مقررات جدیدالتصویب ندارد و نسخ قوانین نیز از دو صورت فوق تجاوز نمی‌کند. می‌دانیم که نسخ قانون عبارت است از اسقاط اعتبار قانون توسط کسی که اختیار قانونی این کار را دارد. قانونگذار گاه به طور صریح اراده خود را در الغای قانون بیان می‌کند و گاه از مقررات موضوعه جدید این گونه استنباط می‌شود که از تصمیم گذشته خود عدول کرده است. نسخ ضمنی هنگامی است که دو قانون در یک مورد وارد شوند و جمع بین آنها میسر

نباشد و به تعبیر دیگر، مدلول دو قانون مؤخر و مقدم با یکدیگر تعارض واقعی داشته باشند در این صورت، چون اجرای هر دو قانون امکان ندارد و معقول به نظر نمی‌رسد، به ناچار رعایت یکی از دو متن ممکن است و چون قانون جدید آخرین اراده قانونگذار است ناگزیر باید قانون اخیر را ناسخ مقررات سابق قرار داد.

باید توجه داشت که نسخ قانون، امری استثنایی و خلاف اصل است و در صورتی باید پذیرفته شود که در تصمیم قانونگذار نسبت به عدول از قانون تردید نباشد. به همین جهت، در میان علمای اصول مشهور است که «الجمع مهما ممکن اولی من الطرح». و همه آن را به عنوان یک قاعده عقلی و بدیهی به کار می‌برند.^(۳) در مانحن فیه نیز، مقررات مؤخری که مدلول و منطوق ماده (۲۲) ق.ا.پ.ق.د، باشد، وجود ندارد در نتیجه، باید قابل شویم که مقررات ماده مزبور در باب تعلیق تعقیب همچنان معتبر بوده و به حیات خود ادامه می‌دهد. در صورت شک و تردید در بقای ماده (۲۲) باید وجود آن را استصحاب کنیم و اصل عدم نسخ را جاری سازیم. بدیهی است برای الغای وجود یقینی محتاج دلیل یقینی هستیم.

مزایا و امتیازات نهاد تعلیق تعقیب
احصای امتیازات نهاد فوق و رعایت جانب نفع و مصلحت اجتماع و افراد نیز مؤید نظریه قایلین به بقا می‌باشد که به چند مورد آن به طور خلاصه اشاره می‌شود.

۱. تعقیب کورکورانه جرایم بدون سبک و سنگین کردن آنها جزو اتلاف وقت ثمره دیگری ندارد و حتی ممکنست نتایج زیان‌بخش به بار آورد. در مواردی که جرم سبک و هزینه تعقیب و دادرسی سنگین باشد و تأثیر مجازات یا اقدامات تاءمینی و تربیتی در اعاده مجرم به زندگانی شرافتمندانه اجتماعی محرز نباشد، تعقیب مجرم و مجازات بزهکار امر معقولی نخواهد

بود؛ زیرا هدف از اعمال کیفر را که اصلاح و بازپروری مجرمین است تاءمین نمی‌کند. در این گونه موارد بهتر است از تعقیب بزهکار صرف نظر گردد و روی جرایم ارتكابی سرپوش گذاشته شود.^(۴)

۲. امروز با وجود افزایش آمار کیفری در جرایم کم‌اهمیت (جنحه‌ای)، به نظر می‌رسد تنها روش مفید و مؤثری که در رفع مشکل فعلی دادگاهها که روزانه مواجه با وصول انبوه پرونده‌هایی از این نوع بوده و با کمبود کادر قضایی و تراکم کار فرصت رسیدگی دقیق به جرایم مهم و جنایی را نخواهند یافت، یکی استفاده از نهاد تعلیق تعقیب می‌باشد. اعمال این روش بار دادگستری را کاهش داده و به قضات محاکم این امکان را می‌دهد که به امور جزایی مهم با تعمق بیشتری که اقتضا دارد رسیدگی کنند و تصمیمات منطقی و قانونی بی‌نقص اتخاذ نمایند.

در خاتمه پیشنهاد می‌شود به منظور اجتناب از اتخاذ رویدادهای متعارض در محاکم که ناشی از استنباط و برداشت‌های قضات و حقوقدانان از متون قوانین است، قوه قانونگذاری با ملحوظ قرار دادن سوابق تاریخی امر و تجربیات قدام، و نیز استفاده از دستاوردها و آموزه‌های علمی و بهره‌گیری از حقوق تطبیقی و دانش ممالک راقیه، مقررات جامع و کارآمدی در این باره تدوین و تصویب کرده و با فاصله اندکی از تشکیل و شروع به کار دادسراها به موقع اجرا گذارد. ان شاءالله

پی‌نوشت‌ها:

۱. مجموعه دیدگاه‌های قضات دادگستری استان تهران، جلد دوم، سال ۱۳۸۰، ص ۲۳۲، سوال ۱۶۱.
۲. کاتوزیان، دکتر ناصر، حقوق خانواده، ج دوم، صص ۳۰۸ و ۳۰۹.
۳. کاتوزیان، دکتر ناصر، مقدمه علم حقوق و مطالعه در حقوق خصوصی ایران، چاپ هشتم، ص ۱۰۵.
۴. آخوندی، دکتر محمود، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، ص ۹۹.